

## بود و نبود خدا چه اهمیتی دارد؟

نویسنده: ناتان اشنايدر

درآمد: وقتی از وجود یا عدم خدا حرف می‌زنیم، از چه سخن می‌گوییم؟ آیا پرداختن به این مسئله به غفلت از مسائل اساسی‌تر نمی‌انجامد؟ وجوه اشتراک و اختلاف میان خدا باوران و خدا ناپاوران چیست؟<sup>۱</sup>

دو اتاق، در دو شهر مختلف، اما صحنه‌هایی بسیار شبیه یک‌دیگر: مردی در مقابل جمعی چنده نفره از حامیان‌اش ایستاده، اغلب آن‌ها مردان سفیدپوست میان‌سال‌اند، و تعداد کمتری از آن‌ها هم جوانانی مشتاق بحث و نقد و نظر. مخاطبان با پرسش‌های مناسب، مشتاقانه، و مشروح، سخنان مرد را بند می‌آورند، و مرد در ادامه جواب‌هایی کم‌وبیش خشودکننده به سؤال‌های آن‌ها می‌دهد. جمعیت به پیچیدگی‌های بحث و دستاوردهای علوم علاقه‌ی بسیار نشان می‌دهد. تنها نکته‌ی هضم‌ناشدنی برای آن‌ها این است که چگونه مخالفان‌شان در اتاق دیگر می‌توانند به نکته‌هایی کاملاً نادرست معتقد باشند.

یکی از این دو اتاق در نیویورک بود، در دفتری در یک بنای بلند و مُشرف به ویرانه‌های باقی‌مانده از "مرکز جهانی تجارت": آن مرد ریچارد داوکینز بود، جانورشناس آکسفوردي و جدل‌گرای جنبش "خدانا باوری نوین". مردی که در اتاق دیگر ایستاده رقیب قدیمی او، فیلسوف و مناظره‌گر مسیحی تبشیری، ویلیام لین کریگ، بود که در کلاس درسی در پردیس بزرگ کلیسای معظم خود در ماریتا، در ایالت جُرجیا، سخن می‌گفت. اگر یک نفر بدون دانستن زبان انگلیسی در هر دو سخنرانی شرکت می‌کرد، به سختی می‌توانست تفاوتی بین آن دو بگذارد.

این که آیا چیزی به اسم "خدا" وجود دارد یا نه از جمله سؤالاتی است که به عنوان معیاری برای تعریف هویت، انتخاب دوستان، و دسته‌بندی خویشاوندان خود به کار می‌بریم. اما لحظاتی هم هست که چنین پرسشی مشکوک، یا فقط تا حدی مفید، به نظر می‌رسد. یک بار، در پشت صحنه‌ی **مناظره‌ی داغ و پربیننده‌ای** بین کریگ و سام هریس، از همکاران داوکینز در جنبش خدا ناپاوری نوین، در دانشگاه نُتردام، دیدم متأله کاتولیک مُسنی پیش هریس رفت و این حرف‌ها از دهن‌اش درآمد: "با تو بیش از آن دیگری موافقم!"

۱ آنچه می‌خوانید ترجمه‌ی اثر زیر است:

Nathan Schneider, 'How Much Does it Matter whether God Exists?', 30 December 2015,

<https://aeon.co/opinions/how-much-does-it-matter-whether-god-exists>

ناتان اشنايدر روزنامه‌نگار و استاديار مطالعات رسانه‌ای در دانشگاه کُلرادو است. "دلیل وجود خدا: داستان یک جست‌وجو، از دوران باستان تا عصر اینترنت" (۲۰۱۳) از جمله آثار او است.



در دوران اوج جنبش خداناباوری نوین، چند سالی بعد از حملات تروریستی یازده سپتامبر ۲۰۰۱، نوجوان و در آستانه‌ی گرویدن به مسیحیت کاتولیک بودم. شاید فکر کنید اشتیاقم به مسیحیت، مرا مستقیماً در تقابل با اردوگاه خداناباوری نوین قرار می‌داد. اما این طور نبود. در واقع، به نظرم هیچ‌کدام از دو طرف بحث "خدا وجود دارد یا ندارد" منعکس‌کننده‌ی دیدگاه من نبود، و استدلال‌های مطرح‌شده در این بحث‌ها و مناظره‌ها ارتباط چندانی با تصمیمم به گرویدن به مذهب نویافته‌ام نداشت. انگیزه‌ام این فرض ساده و کلی بود که عشق و مهرورزی می‌تواند بر نفرت و مرگ پیروز شود، و به نظرم، زندگی راهبانی که مدت کوتاهی در میان آن‌ها زیسته بودم، و همچنین زندگی اعضای "جنبش کارگران کاتولیک" که در خانه‌های خود به بی‌خانمان‌ها و آوارگان پناه می‌دادند، مصداق بارز این امر بود. در عمل با بخش عمده‌ای از حرف‌های خداناباوران نوین درباره‌ی علوم و تحقیقات آزاد موافق بودم؛ اما با حمایت‌های جنگ‌طلبانه‌ی آن‌ها از مداخلات نظامی در کشورهای اسلامی به هیچ وجه همدلی نداشتم.

با این حال، وقتی در خلوت خود به بود و نبود خدا فکر کردم، مجذوب این مسئله شدم. دور دنیا به دنبال مناظره‌کنندگان درباره‌ی بود و نبود خدا می‌گشتم، و آثار اندیشمندان گذشته در شرح استدلال‌های مربوط به اثبات یا انکار وجود خدا را می‌خواندم و دریافتم تنها کسی نیستم که همچنان این مسئله را موضوع موجهی برای بحث می‌داند.

متفکرانی که ادله‌ی کلاسیک در اثبات وجود خدا را ارائه کرده‌اند - از ارسطو تا تامس آکوئیناس - برای مخاطبانی می‌نوشتند که وجود موجودات الوهی به نظرشان حقیقتی بی‌چون‌وچرا بود. منظور از طرح این ادله بیشتر پرداختن به اختلاف نظرها درباره‌ی منظور ما از خدا بود، و این که عقل آدمی تا چه اندازه می‌تواند در چنین موضوعاتی کاوش کند.

برای نمونه، آنسلم اهل کانتربری را در نظر بگیرید، یک راهب قرن یازدهمی که دلیل او در اثبات وجود خدا مثل یک کشف ساده‌ی سر صبح بود. بنا به ادعای او، که همچنان مناقشه‌آمیز است، نفس وجود "مفهوم" خدا گواهی بر "وجود" خدا است - و این به نظر آنسلم گواه مهر و حضور فراگیر خدا نیز بود. تا قرن‌ها، سرسخت‌ترین ناقدان آنسلم نیز نه به خدای مورد نظر او بلکه به استدلالش ایراد می‌گرفتند. قرن‌ها بعد، باروخ اسپینوزا، یک یهودی از دین برگشته، استدلال بسیار مشابهی را در قرن هفدهم در هلند مطرح کرد: او استدلال آنسلم را پذیرفت، اما خدای مورد نظر او را عمدتاً نادیده گرفت.

امروزه، اسپینوزا از پیشگامان جهان‌بینی علمی مدرن به شمار می‌رود. ربکا نیوبرگر، فیلسوف و رمان‌نویس خداناباور، او را این گونه وصف می‌کند: "یهودی مرتدی که مدرنیته را به ما داد". با این حال، دستگاه فکری اسپینوزا حول محور گواهی بر وجود خدا می‌گردد، گواهی بسیار شبیه به گواهی که آنسلم مسیحی مطرح می‌کرد. آنچه برای آنسلم خدای مسیحیت بود، برای اسپینوزا کل عالم بود. اسپینوزا اصرار داشت که همین "کل عالم"، خدا است،

و او خداناباور نیست. اسپینوزا، با همه‌ی سرسپردگی‌اش به عقل و خرد، به پرهیزکاری و پارسایی شهره بود؛ نوالیس، شاعر رمانتیک آلمانی، بعدها او را "مرد خدائید" خطاب کرد.

اسپینوزا و آنسلم هر دو به خدا ایمان داشتند و طرز فکرشان هم شبیه یکدیگر بود؛ اختلاف‌شان بر سر نوع خدایی بود که در ذهن داشتند.

در قرن بیستم، آیریس مُرداک، رمان‌نویس و فیلسوف، بار دیگر به استدلال اصلی آن‌ها پرداخت. مُرداک به جای "خدای پدروار" آنسلم و "خدای طبیعت" اسپینوزا، "نیکی" را نشانده که اساس اخلاق و زیبایی در دنیای پسادینی به شمار می‌رود. در مقایسه با آنسلم و اسپینوزا، مسئله‌ی بود و نبود خدا برای مُرداک اهمیت چندانی ندارد. آن‌چه برای او اهمیت دارد استدلال مشترک آن‌ها و راه‌هایی است که برای استخراج معنای آن به کار می‌گیرند. جالب است که فکر کنیم اگر آنسلم و مُرداک یکدیگر را می‌دیدند چه سخنانی میان آنها رد و بدل می‌شد.

از وجود خدا که حرف می‌زنیم، از چه حرف می‌زنیم؟ به نظر من، این مسئله (بود و نبود خدا) نوعی گریز و نادیده گرفتن پرسش‌های ضروری‌تر و دشوارتر است. محکوم کردن و تخطئه‌ی دیگران به بهانه‌ی خداناباوری یا باور به خدایی باطل می‌تواند دستاویزی شود که آنان را مادون انسان بشماریم و شایسته‌ی اعتنای جدی ندانیم. هنگامی که تروریست‌ها به نام یک خدای خاص به عملیات تروریستی دست می‌زنند، آسان‌تر است که دین شان را مقصر بدانیم و به ناخرسندی آنها از حضور پایگاه‌های نظامی خارجی در کشورهای شان و پیشتیبانی دولت‌های بیگانه از رهبران فاسدشان توجه نکنیم. وقتی مجامع مذهبی نظریه‌های علمی را به دلایل ناموجهی رد می‌کنند، ساده‌تر است که علت را خداناباوری آنان بدانیم و این امر را نادیده بگیریم که چه بسا مؤمنان دیگری همان نظریه‌ها را به دلایل موجهی بپذیرند. افکار موجه و افکار ناموجه، اعمال موجه و اعمال ناموجه: انگار این همه با همان خط تفارق ایمان به خدا از یکدیگر جدا می‌شوند.

موضوع‌گیری‌های مناقشه‌انگیز پاپ فرانسیس در سال‌های اخیر نمونه‌ی ملموسی از همین نکته (نابسنده‌ی ایمان یا بی‌ایمانی به خدا به عنوان معیاری برای خوب یا بد، و موجه یا ناموجه، دانستن افکار و اعمال انسان‌ها) است. پس از صدور بخش‌نامه‌ی اخیر پاپ درباره‌ی محیط زیست، بسیاری از حامیان غیرمذهبی محیط زیست استقبال گرم‌تری از آن کردند تا برخی از همکیشان کاتولیک من. فرانسیس این سند را خطاب به "همه‌ی مردم"، و نه فقط کاتولیک‌ها، نوشت، و کنشگران سکولار را نیز برای بحث درباره‌ی آن به واتیکان دعوت کرد - [نائومی کلاین](#)، روزنامه‌نگار، در بازگشت از این سفر چنان ذوق‌زده بود که، آن طور که خودش به من گفت، می‌بایست حواس‌اش را جمع می‌کرده که زیاده از حد کول-اید<sup>۲</sup> نخورد! این در حالی بود که، [مورین مالارکی](#)، وبلاگ‌نویس محافظه‌کار



کاتولیک، این سند را نوعی گزافه‌گویی می‌خواند و رد می‌کرد. دوستان کاتولیکم هم آن را نگران‌کننده و مأیوس‌کننده می‌دانستند، در حالی که خودم آن را کنار دریاچه‌ای با اشک شوق خوانده بودم. خوب یا بد، این واقعیت که همه به همان خدای فرانسوی ایمان داشتیم، اهمیتی نداشت.

من به خدا باور دارم، اما اغلب وجوه اشتراک بیشتری با خداناباوران دارم تا با خداباوران. دیگر وقتی کسی می‌گوید به خدا باور دارد یا ندارد به این حرف چندان اهمیت نمی‌دهم و در عوض به منظور او از این حرف و پیامدهای عملی آن توجه می‌کنم.

برگردان: نیما پناهنده